



## محک تجربه و سخنانی که در آنها «غش» هست

بررسی ادعاهای آقای حسین آبادیان درباره مجتهد نوری

علی احمدی خواه<sup>۱</sup>

مقدمه

محققان دقیق، در پیچ و خم‌های تاریک تاریخ، چه بسیار سرهای بریده دیده‌اند که بی جرم و بی جنایت به تیغ تیز تندروان و تندخویان از جسم جدا شده‌اند! به عبارتی، تاریخ ترورستان است و بند بند آن، سرگشی ظالم و سرگشی مظلوم. گاهی مظلوم را ترور جسمانی می‌کردند و گاهی ترور جانی و روحانی و شخصیتی؛ و اگر می‌توانستند از هر جهت ترور می‌کردند؛ نمونه‌های آن، به قدری بسیار است که هر جا بنگری، ظالمی هست یا مظلومی با مشخصات پیش گفته؛ اما قصد قلم، این است که در این نوشتار به شخصیتی بپردازد که از هر جهت جسمی و جانی، شخصیتی و بدنی، هر دو ترور شد و اعدام؛ و مورد اتهام‌های دوستان بی‌خبر و دشمنان بی‌انصاف قرار گرفته یعنی مجتهد نوری (آیت‌الله حاجی شیخ فضل‌الله).

از زمان خود مجتهد نوری - به جهت تقاص فتوای تحریم تنباکو از شاگرد میرزا و همکاری شیخ شهید با ایشان یا هر علت دیگر - سکولاران دین‌ستیز و دین‌گریز - به

۱. استادیار گروه تاریخ معاصر مؤسسه امام خمینی (ره)



سرمدمداری انگلیس - به جان شیخ افتادند. ابتدا با ترور جسمانی، بعد با ترور شخصیت و تهمت، بعد هم اعدام؛ در آخر با حقیقت‌سوزی و دروغ‌دوزی و تاریخ‌سازی، دست به تخریب همه‌جانبه بر ضد ایشان زدند؛ او را که خود از پیشوایان نخستین نهضت عدالتخانه (و بعد مشروطه) بود، ضد مشروطه، ضد مجلس، ضد ولایت فقیه، مدافع و دعاگوی محمدعلی شاه و و و؛ در تاریخ تاریک مشروطه - که از دست و زبان مخالفان شیخ و حزب حاکم بیرون تراویده و نگاشته شده - معرفی کردند؛ تا الان که برخی از معاصران نیز با تکرار همان سخنان سخیف مخالفان شیخ شهید، دست به تکرار تاریخ یک قرن پیش زده‌اند؛ در حالی که همان زمان، خود شیخ به آن شبهات پاسخ داده است. در این نوشتار به طور خلاصه به ادعاهای جناب آقای حسین آبادیان درباره مسائل پیش گفته و نسبت‌های ناروایشان درباره مجتهد نوری می‌پردازیم؛ البته این اتهام و ادعای آبادیان از زبان پیشکشوتان ایشان مانند: آجودانی‌ها، محسن کدیور، داود فیرحی و ثبوت نیز پیش‌تر تکرار شده و این جماعت معمولاً سخنان همدیگر را تکرار می‌کنند و تکثیر و استنساخ مطلب جدیدی ندارند به جز تکرار تر جیع‌بند ذیل، مجتهد نوری چنین معرفی شده:

ضد مشروطه، ضد قانون و مجلس، ضد ولایت فقیه، مدافع و دعاگوی محمدعلی شاه و طرفدار نظریه سلطنت!

تفصیل پوچی این ادعاها را در کتاب/ندیشه‌های سیاسی شیخ فضل‌الله نوری/از زبان خویش (به انضمام جواب به اتهامات) و در رساله‌ای با عنوان «بررسی دو جریان مشروطه‌خواه و مشروطه‌طلب» و نیز در کتاب در کشاکش مشروطه و استبداد؛ تحلیلی بر زمانه، زندگی و نقش محمدعلی شاه قاجار در مشروطیت ایران، «ولایت فقیهان از دیدگاه شیخ فضل‌الله نوری...» مستند بیان کرده‌ایم؛<sup>۱</sup> و در دیگر مقالات درباره رجال، وعاظ و نشریات مشروطه به تفصیل نوشته‌ایم؛ اما در اینجا، به طور اشاره تنها به ادعاها و تهمت‌های آقای حسین آبادیان درباره شیخ شهید می‌پردازیم و جواب حضرت شیخ به ایشان تا محک تجربه تاریخ به میان بیاید و سفیدروی نشود هر که در او غش باشد!

## ادعاها و اتهام‌های آبادیان نسبت به مجتهد نوری

### ۱. ادعا و اتهام مخالفت با مجلس و قانون اساسی

آقای آبادیان با انتخاب تیترا معنادار «شیخ فضل‌الله نوری و مخالفت با مشروطه»

۱. علی احمدی‌خواه (کوه‌نانی)، «ولایت فقیهان از دیدگاه شیخ فضل‌الله نوری» (بررسی دیدگاه‌های مخالف و مختار)، حکومت/سلامی، شماره پیاپی ۷۹، س ۲۱، ش ۱، بهار ۱۳۹۵، ص ۱۴۲-۱۲۳.

می نویسد:

در شوال همان سال شیخ فضل الله نوری، در اجتماع باغشاه طی نامه‌ای خطاب به محمدعلی شاه، مشروطیت را مغایر با احکام اسلامی خواند.<sup>۱</sup> وی همچنین در مقدمه کتاب ذیل رسائلی که در مخالفت با مشروطه نوشته شده، بر اساس رساله‌ای - که خواهیم نوشت اصلاً متعلق به شیخ نیست - تا توانسته به تخریب شیخ و مخالفت او با مجلس، مشروطه و قانون بر اساس همان رساله قلم زده و باز به بهانه معرفی این رساله، مجتهد نوری را قبل از ورود به اصل بحث کتاب، در مقدمه با وصف «برجسته‌ترین دشمن مشروطه» معرفی کرده:

همچنین باید از رساله فوق العاده مهم «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» نام برد. این رساله به شیخ نوری، برجسته‌ترین مخالف مشروطه منسوب است.<sup>۲</sup>

آبادیان از جایی که بیش تر اتهامات او به مجتهد نوری بر پایه همین رساله است، در عمل نشان داده که وی نیز این رساله را از آن شیخ می‌دانسته (در ادامه بی‌یگی این نسبت را مستند می‌بینیم).

در عنوان فصل سوم کتاب، مخالفت و رد مشروطیت نمایان است. او با تیتیر نمودن «براهین شیخ فضل الله نوری در رد مشروطیت» خواسته که از ناسازگاری شیخ از مشروطه قلم بزند.<sup>۳</sup>

مؤلف محترم در هر دو کتابش با بیانی مشابه بر خلاف حقیقت، می‌نویسد:

شیخ با تلقی خاصی که از شریعت داشت، تصویب قانون با اکثریت آرا را غیر شرعی و آن را منافی با اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین می‌دانست و به آن حمله می‌کرد. او حتی تصویب قوانین مطابق با شرع را از طرف نمایندگان نمی‌پذیرفت.<sup>۴</sup>

نویسنده در پایان فصل می‌نویسد: «به طور خلاصه باید نتیجه‌گیری کرد که پندار مشروعه‌طلبان از مشورت و شورا و قانونگذاری، به گونه‌ای بود که پذیرش آنها، نافی

۱. حسین آبادیان، *مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه به انضمام رسائل موافق و مخالف مشروطه*، تهران، نی، ۱۳۷۴، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۱۶-۱۵، مقدمه.

۳. همان، ص ۳۸.

۴. همان، ص ۴۳؛ نیز حسین آبادیان، *بحران مشروطیت در ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳، ص ۶۸.



تقید به شریعت شناخته می‌شد.<sup>۱</sup>

مؤلف در کتاب دیگری ذیل عنوان *مبانی نظری دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری* بر اساس رساله تذکره که تألیف شیخ نیست، ایشان را متهم کرده و نوشته:

[شیخ فضل‌الله نوری] با «پارلمنت فرنگ» هم مخالفت داشت؛ زیرا آن را هم باعث خدشه‌دار شدن حوزه شریعت می‌دید. او تصویب قانون با اکثریت آرا را غیر شرعی و منافی با اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین می‌دانست.<sup>۲</sup>

آبادیان در کتاب دیگر خود نیز بر اساس همان رساله تذکره به قضاوت درباره شیخ و مواضع ایشان درباره «مجلس شورای ملی و حریت و آزادی و مساوات و برابری... و قانون اساسی و مخالفت شیخ [!] با مجلس و مشروطه پرداخته است.»<sup>۳</sup>

نویسنده محترم، بر خلاف سخن خود شیخ و شاهدان نوشته است:

شیخ فضل‌الله نوری اساساً هر گونه قوانین عرفی را که از اروپا رسیده بود، منافی قواعد اسلام می‌دانست و می‌گفت جامعه ایران به دلیل ویژگی‌های خاص خود مستعد مجلس نیست.<sup>۴</sup>

آقای آبادیان بر اساس همان رساله، نوشته: «کلیه گفته‌های شیخ در مورد ویژگی‌های جامعه ایران را می‌توان در عقب‌ماندگی فرهنگی مردم خلاصه کرد که به دلیل وجود آن مشروطه نمی‌توانست مستقر شود.»<sup>۵</sup>

این اتهام مدعی، واضح‌البطلان است؛ زیرا اگر شیخ از اساس مخالف مجلس و مشروطه بود که اولاً برای آن قوانین و اصل دوم متمم قانون اساسی را پیشنهاد نمی‌کرد؛ و ثانیاً اصل قانون‌گذاری را منکر می‌شد و نه خواستار اصلاح و نظارت فقها بر آن بود؛ ثانیاً خود شیخ بنابر شهادت شاهدان گفته که من، حتی با قانون غربی هم - مادامی که بر خلاف شرع نباشد - مخالفتی ندارم. علت جدایی وی از سیدین همین بود؛ چون آنان، به طور مطلق قانون اساسی فرانسه و بلژیک را برای کشور امضا کردند، ولی شیخ چنین نکرد؛ به

۱. حسین آبادیان، *مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه*، همان، ص ۵۳ و ۵۶.

۲. تذکره العاقل و اارشاد الجاهل، ص ۵-۴؛ به نقل از حسین آبادیان، *بحران مشروطیت ایران*، همان، ص ۶۷.

۳. تذکره العاقل و اارشاد الجاهل، ص ۷-۴ و ص ۱۴-۱۲؛ به نقل از حسین آبادیان، *مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه*، همان، ص ۴۵-۴۴ و ۵۳.

۴. حسین آبادیان، *بحران مشروطیت در ایران*، همان، ص ۶۱، پاراگراف دوم.

۵. شیخ فضل‌الله نوری، *تذکره العاقل و اارشاد الجاهل*، خطی، ص ۴۲-۴۰؛ به نقل از حسین آبادیان، *مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه*، همان، ص ۴۱. در صدر صفحه ۴۸ باز از نسبت این رساله به شیخ سخن گفته است. در ادامه خواهیم نوشت که این نسبت نادرست است؛ چون این کتاب برای شیخ نیست.



همین جهت، آنان به سیدین سندین مشهور شدند.<sup>۱</sup> بنابراین ادعای آبادیان (مبنی بر مخالفت شیخ با هر گونه قانون اروپایی)، کذب محض است و تهمت؛ زیرا خود شیخ این سخن را رد کرده است. داوری با شما. غالب اتهام‌ها و ادعاهای آبادیان نسبت به مجتهد نوری، بر اساس تألیفی است که متعلق به شیخ نیست!

آقای آبادیان بسیاری از اتهام‌هایش علیه شیخ و ادعاهایش بر ضد جریان مشروطه مشروعه را بر اساس رساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» نوشته و آن را تألیف شیخ شهید دانسته. در اینجا، به طور خلاصه تکلیف این رساله را روشن می‌کنیم تا سرنوشت ادعاها و اتهامات متهم‌کننده نیز معلوم گردد.

رساله «تذکره الغافل...» تألیف میرزا ابوتراب قزوینی است نه شیخ. مرحوم استاد ابوالحسنی منذر به طور مستند به این مطلب پرداخته که «صاحب تذکره الغافل کیست؟» و از قول خود مرحوم میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی نوشته که این رساله مال اوست، نه شیخ فضل‌الله نوری.<sup>۲</sup>

**پاسخ اتهامات مخالفت شیخ با مجلس، مشروطه و قانون از زبان تقی‌زاده و براون انگلیسی**

به این مطلب (عدم مخالفت شیخ با مجلس و قانون)، هم دشمنان خونی شیخ مانند تقی‌زاده اعتراف نموده‌اند؛ و هم خود مجتهد نوری. تقی‌زاده، شیخ را یکی از سه عمود خمیه مجلس دانسته و نوشته: «تکیه‌گاه مجلس و مایه قوت و قدرت آن، علمای بزرگ طهران بود که در رأس آنها آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا میر سید محمد طباطبائی و حاج شیخ فضل‌الله نوری بودند.»<sup>۳</sup>

ادوارد براون نیز در کتاب *تاریخ انقلاب ایران* تألیف خود می‌نویسد:

از جمله علما، شیخ فضل‌الله معروف به «نوری» که در آن موقع [یکی] از سه پایه‌گذاران نهضت مشروطیت در میان مردم به شمار بوده، با آقایان

۱. محمد ترکمان، مکتوبات، اعلامیه‌ها... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل‌الله نوری در مشروطیت، بی‌جا، رسا، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۷۹.

۲. علی ابوالحسنی (منذر): «آیت‌الله حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی (مؤلف رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل)»، تاریخ معاصر ایران، ش ۳۹؛ و نیز علی ابوالحسنی، فراتر از روش «آزمون-خطا»؛ زمانه و کارنامه آیت‌الله العظمی آقا سید محمد کاظم طباطبائی «صاحب عروه»، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۹، بخش یازدهم، ص ۶۰۷-۵۴۵.

۳. سید حسن تقی‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، عزیزالله علیزاده (به کوشش)، تهران، فردوس، ۱۳۷۹، خطبه دوم ۱۳۳۷/۱۱/۶، ص ۶۴.

شرکت نمود.<sup>۱</sup>

پاسخ مجتهد نوری به کسانی که اتهام ضد مجلس و مشروطه به ایشان زده‌اند: «به سخط و غضب الهی گرفتار باشند، کسانی که می‌گویند ما مخالف مجلسیم». مجتهد نوری در یکی از اعلامیه‌های تحصن حضرت عبدالعظیم (ع) به طور صریح، می‌نویسد: «ایها الناس من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستیم؛ بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم؛ زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند، هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آقایان می‌توانید این مطلب را جویا شوید. الان هم من همان هستم که بودم. تغییری در مقصد و تجدیدی در رأی من به هم نرسیده. صریحاً می‌گویم: همه بشنوید و به غائبین برسانید که من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان می‌خواهند؛ به این معنا که البته عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی و بر خلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارد. من همچنین مجلسی می‌خواهم. پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم. اختلاف، میانه ما و لامذهب‌هاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند؛ چه بابیه مزدکی مذهب و چه طبعیه فرنگی مشرب. طرف من و کافه مسلمین اینها شده‌اند و شب و روز در تلاش و تک و دو هستند که بر مسلمانان این فخره را مشتبه کنند و نگذارند که ملتفت و متنبه بشوند که من و آنها همگی هم‌رأی و همراه هستیم و اختلافی نداریم...»

خدای تعالی راضی مباد از کسی که درباره مجلس شورای ملی، غیر از تصحیح، تکمیل و تنقیح، خیالی داشته باشد و بر سخط و غضب الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب مرا بر خلاف واقع انتشار می‌دهند و بر مسلمان‌ها تدلیس و اشتباه می‌کنند و راه رفع شبهه را از هر جهت مسدود می‌سازند تا سخن ما به گوش مسلمانان نرسد و به خرج مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی

۱. مهدی بامداد، شرح رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران، زوار، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۹۸-۹۷.

شده‌اند... یوم سه‌شنبه ۱۲ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۶<sup>۱</sup>.

### آیها الناس! من به هیچ‌وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم

مشروع خواهان به رهبری مجتهد نوری مخالف مجلس نبودند؛ بلکه به قول کسروی: حاجی شیخ فضل‌الله فریفته «شریعت» می‌بود و رواج آن را بسیار می‌خواست. با یک امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین می‌خواست که «احکام شرع» را به رویه قانون آورد.<sup>۲</sup>

به قول آجدانی، این مشروطه مشروع خواهی شیخ و قانون اسلامی خواستن او، «امری بدیهی و طبیعی بود که به نظر وی در یک جامعه دینی، قوانین مجلس شورای ملی ضرورتاً می‌بایست مطابق قوانین شرع اسلام باشد. برخاسته از همین دیدگاه است که شیخ فضل‌الله بارها و از آن جمله طی صدور بیانیه‌ای از زاویه حضرت عبدالعظیم [علیه‌السلام] در پاسخ به مخالفان خود که وی را مخالف با اساس مجلس شورای ملی معرفی می‌کردند، تأکید می‌کند: «ایها الناس من به هیچ‌وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم...»<sup>۳</sup>

شیخ: «لامذهب‌های روزگار و بابی‌های معلوم‌الحال، می‌نویسند که شیخ فضل‌الله مخالف مجلس است»

آیت‌الله نوری در بیانی کوتاه، به مکتب تاریخ‌نگاری مشروطه پرداخته و در لویح خود به این اتهام در همان زمان مکرر پاسخ داد، که در یک جمله آن چنین گفته است:

لامذهب‌های روزگار به من دشنام می‌دهند و بابی‌های معلوم‌الحال با من دشمنی می‌کنند... و به دروغ می‌نویسند که شیخ فضل‌الله مخالف مجلس است.<sup>۴</sup>

چرا این نسبت نارو را به ما مهاجرین می‌دهید؟! عجب از گوینده این دروغ نیست، عجب از باور کردن دیگران است

شیخ و مهاجران بعد از بیان آن که خطاب به مخالفان خود نوشتند:

ای کسانی که نسبت ضدیت مجلس به مهاجرین می‌دهی سندی چیست و به چه دلیل می‌گویی و دیگران چرا قبول می‌کنند؟! در کدام مجلس یا

۱. همارضوانی، *لویح شیخ فضل‌الله نوری*، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۴۵-۴۴؛ نیز رک: همان، ص ۵۸. محمد ترکمان، *رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری*، بی‌جا، رسا، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۵.  
۲. سید احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰، ص ۲۸۷.  
۳. محمد ترکمان، همان، ص ۲۴۵. لطف‌الله آجدانی، *علماء و انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، نی، ۱۳۷۴، ص ۱۴۲.  
۴. همارضوانی، همان، ص ۳۰. نیز رک: منصوره اتحادیه، *مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه*، تهران، تاریخ معاصر، ۱۳۷۵، ص ۹۵.





منبر یا لایحه از کدام یک از مهاجرین اظهار ضدیت شد. چشم باز کن! این مقاصد و شرح مقاصد که بعد از طبع انتشار داده شد با بودن مجلس است یا در صورت نبودن؟! این چه دروغ واضحی است که گفته می‌شود و این چه خوش‌باوری است از دیگران نگفته و ننوشته تو از کجا می‌گویی؟! خدا انصاف بدهد! عجب از گوینده این دروغ نیست [چون دشمن است و بی‌انصاف؛ اما] عجب از باور کردن دیگران است. مکرر در لوایح نوشته و طبع شد که این فرقه مهاجرین مجلس خواه‌ترند از دیگران، چه آنکه اهل تقوی هستند و به تخفیف ظلم راضی‌ترند. به علاوه به مقاصد حقه ایشان اساسه مجلس محکم می‌شود و مجلس انشاءالله ابدی خواهد بود. اینها هستند مجلس خواه، نه آن اشخاص که در صدند پایه آن بر اسلام نباشد.<sup>۱</sup>

**نماینده مسلمان، حداقل باید مسلمان باشد، بیگانه به درد ما نمی‌خورد**

شیخ بعد از آن که موافقت و پیشوایی خودش را در مشروطه و مجلس خواهی مدلل گفت و نسبت دهندگان ضدیت وی با مجلس را به اشد وجه نفرین نمود، در ادامه به علت تحصن خود را اصلاح و تصحیح مشروطه و مجلس بیان کرد، نه مخالفت؛<sup>۲</sup> و در همین جهت، هنگام گفت‌وگو با سیدین، یکی از خواسته‌هایش که اصلاح نمایندگان مجلس بود (نه اصل وجود نماینده) که گفت باید چنین مشخصاتی داشته باشند:

مقاصد ما: - اما در مورد و کلاء: - و کلاء باید از طرف تمام مردم باشند و حداقل مسلمان و جعفری (صفات دیگر پیشکش). از خدا بترسد. دین به دنیا نفروشد، برای اجانب کار نکند. واضح‌تر و ساده‌تر بگویم یعنی بهائی نباشد. این هم عملی شود نه فقط در قانون اساسی بنویسند که افراد خارج از اسلام به و کالت پذیرفته نمی‌شوند ولی در عمل...! تمام حرف من اینجاست که وکیل مسلمان، مسلمان باید باشد. وکیل خارج از ملت اسلامی به درد ما نمی‌خورد و امور ما را اصلاح نمی‌کند.<sup>۳</sup>

**علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی**

آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در زمانی که حتی حکم به حرمت مشروطه می‌دهد باز

۱. محمد ترکمان، همان، ص ۳۳۹.

۲. همارضوانی، همان، ص ۴۴-۴۵ و ۵۸. محمد ترکمان، همان، ص ۲۴۷-۲۴۵.

۳. مشروح این سخنان، را در رسائل ترکمان می‌توان دید (محمد ترکمان، مکتوبات، اعلامیه‌ها... و چند گزارش پیرامون شیخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت، همان، ص ۲۲۵-۲۰۰).





هم از تشکیل مجلس شورای کبرای مملکتی حمایت می کند و تشکیل این مجلس را به علمای مازندران تبریک می گوید.<sup>۱</sup> شیخ با اصل قانون گذاری و نظام نامه نویسی نیز هیچ گونه مخالفتی نداشت؛ به همین جهت هم اقدام به اصلاح نظام نامه و پیشنهاد اصل دوم متمم قانون اساسی کرد، زیرا معتقد بود اصل قانون گذاری برای اداره مملکت لازم است لکن مهم این بود که این قانون گذاری در محدوده قوانین شرع باشد. به همین جهت در یکی از لوایح تحصن حضرت عبدالعظیم (ع) تصریح شده است:

علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، فدنه مصلح لدینکم و دنیاکم قوت اسلام در این نظام نامه اسلامی است رفع گرفتاری های دنیای شما به همین نظام نامه اسلامی است. ای برادر، نظام نامه، نظام نامه، نظام نامه؛ لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی. یعنی همان قانون شریعت که هزار [و] سیصد و اندی است در میان ما هست و جمله [ای] از آن - که به آن، اصلاح مفاسد ما می شود - در مرتبه اجرا نبود، حالا بیاید به عنوان قانون، و اجرا شود.<sup>۲</sup>

با این مخالفیم که می گویند اسلام ناقص است و باید «سی هزار مسئله» به آن افزود! مخالفت شیخ و فتوای ایشان بر ضد مشروطه زمانی شروع شد که دید با وجود تعهد نمایندگان به عدم دخالت در مسائل شرعی، باز حيله در کار کرده اند و بر احکام و شرع تاخته اند و به قول خودشان می خواهند که «سی هزار مسئله بر دین و احکام اسلام بیفزایند تا به روز شود»<sup>۳</sup> و تمام احکام شرع را به سخره گرفته بودند. اینجا بود که شیخ بر آشفت و بر آشوبید. این سخن آجدانی به طور کامل حق است و حقیقت دارد که نوشته: کلیه فتاوی و بیانیه هایی که از شیخ فضل الله نوری در تحریم مشروطیت و مجلس و تکفیر مشروطه خواهان صادر شد، مربوط به زمانی است که مجلس شورای ملی و نیز طرفداران مشروطیت از دیدگاه شیخ فضل الله آشکارا در مسیر متضاد با شریعت و قوانین اسلامی راه

۱. ایرج افشار (به کوشش)، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، تهران، زرین، ۱۳۶۷، ص ۴۰۲-۴۰۱.

۲. همان رضوانی، همان، ص ۵۰؛ محمد ترکمان: *رسائل، اعلامیه ها و مکتوبات... شهید شیخ فضل الله نوری*، همان، ص ۳۵۶.

۳. عبدالرحیم طالبوف تبریزی، *مسالك المحسنين*، با مقدمه باقر مؤمنی، بی جا، بی تا، ص ۹۴. (این کتاب قدیمی است و شناسنامه ندارد؛ اما از مطالب صفحه نخست نویسنده و مقدمه نویس برمی آید که نخستین بار در ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳۲۳ق در قاهره چاپ شده باشد. شاید در ایران هم چاپ شده باشد (*مسالك المحسنين*، همان، ص ۴ و ۵۶)).

بخشی از اظهارات طالبوف نجارزاده تبریزی در همین رساله آمده که معتقد به نقض دین اسلام بود و خواهان تغییر احکام و افزودن «سی هزار مسئله» تا به روز شود!



می سپردند. تا زمانی که مشروطه طلبان مفهوم مشروطیت را در معنای غیر غربی آن و در چهار چوب محدود و معطوف به تحدید قدرت مطلقه شاه و نیز رفع ظلم و تعدی نسبت به ملت و مطابق شریعت اسلام جلوه می دادند، شیخ فضل الله نیز از آن حمایت می کرد. لذا این انتقاد که اگر مخالفت شیخ فضل الله با مشروطیت نتیجه و نشانه تلقی شیخ از ضدیت مشروطه با اسلام بود، پس چرا در آغاز به دفاع از آن برخاسته بود، نتیجه و نشانه نوعی خامی یا تعصب در نادیده گرفتن واقعیت و کنش دو گانه شیخ فضل الله در برابر دوگانگی مواضع مشروطه طلبان درباره شریعت دینی و اختیارات روحانی در مقاطع مختلف نهضت مشروطیت ایران است.<sup>۱</sup>

## ۲. اتهام خلاف اسناد (مشروع خواهان ظاهر گرا، متحجر و مخالف گفت و گو با دیگران)

آقای آبادیان به خیال خویش خواسته پرده از رخ مشروطه بر کنار بزند که پنداشته موفق شده. او ضمن نشستن بر جای فقیهان (بدون فراهم کردن اسباب فقاقت)، خواسته به علمای مشروطه مشروع، یک دوره آموزش دین بدهد و عمق دین را به ایشان بنمایاند؛ به همین جهت در آخر در ضمن داوری نهایی به این مهم پرداخته و نوشته:

اکنون گمان می کنیم که تا حدودی نقاب از رخ هویت مشروطه ایرانی برداشته باشیم...<sup>۲</sup> مشروع طلبان... می پنداشتند که دین فقط همان است که در رسائل به جای مانده از گذشته مندرج است و اندیشه دینی را تا سطح رعایت ظواهر شریعت تنزل می دادند و بر این باور بودند که اگر ظواهر شرع رعایت شود جامعه اسلامی شده است. با همین تلقی ظاهری از دین بود که آنها حکم می دادند... تلقی ظاهری از شریعت که در اندیشه مشروع طلبی متجلی و متبلور گشت.<sup>۳</sup>

در جای جای نوشته هایش درباره جریان مشروع، آن سخن پیش گفته را تکرار کرده. برای نمونه می نویسد: «جناحی دیگر (جناح مشروطه مشروع) ظواهر شرع را مدنظر

۱. لطف الله آجدانی، همان، ص ۱۴۴.

۲. حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروع، همان، ص ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۱۹.

قرار می‌داده و از حکومت می‌خواست مروج آن باشد.<sup>۱</sup>

### پاسخ آن ادعا از زبان خود شیخ

این سخن به قدری سخیف است که پاسخش تنها سکوت است؛ اما به اشاره‌ای اکتفا می‌شود و خواننده خردمند خودش از این حکایت مجمل، داستان مفصل خواهد خواند.

### گزارش گر انگلیس: مشروطه خواهان سکولار، ظاهر سازی می‌کردند

می‌دانیم که شیخ از پیشوایان مشروطه بود. وقتی هم که دید تندروان مشروطه طلب می‌خواهند از آب گل آلود، ماهی مطلوب خود را بگیرند و هتاکنه بر مقدسات بتازند، شیخ برای مهار آن هتاکی‌ها، اصل دوم متمم قانون اساسی را پیشنهاد کرد و به عنوان «اصل نظار» به تأیید و تصویب تمام علما رسید. تا اینجا، ظاهر قضیه بود که باید طبق فرمایش آبادیان شیخ، به همین اکتفا می‌کرد چون به ظاهر تمام مصوبات مجلس از زیر نظر پنج تن از فقهای تراز اول می‌گذشت تا بر خلاف شرع نباشد؛ اما متأسفانه بر خلاف پندار آقای آبادیان، وقتی که شیخ دید و کلا و مشروطه طلبان به ظاهر سازی روی آورده‌اند اما در عمل، بر خلاف جهت دین شنا می‌کنند، بر آشفته و در زاویه مقدسه بست نشست و گفت باید در عمل نشان داد، نه فقط بر روی کاغذ بنویسند. دیگران هم به این مطلب تصریح کرده‌اند. برای نمونه، کاردار انگلیس اسپرینگ رایس به ادوارد گری گزارش داده و از این ظاهر سازی سکولارها، دست و سر افشاند و آن «اصل نظار» را ماده‌ای کهنه پرستانه شمرده که به ظاهر تصویب شده و در عمل زیر پای شیخ را خالی خواهند کرد: «بدیهی است که به محض این که زمام امر را به دست بگیرند مسلم است که این ماده کهنه پرستانه را به طور دائم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت.»<sup>۲</sup> (مترجم مطالب فوق؛ یعنی حسن معاصر می‌نویسد: اساساً از دوره دوم به بعد موردی برای لزوم-اصل دوم- پیدا نشده است!)

در حکایت بالا آمد که شیخ شهید، ظاهر پرست نبود؛ بلکه به عمل و واقعیت نظر داشت؛ و الا با تصویب همان متمم اصل دوم، کناری می‌نشست و کاری به کار کسی نداشت؛ چون ظاهر قانون را مقید به شرع کرده بود؛ اما دیدیم که شیخ به این ظاهر راضی نشد و تا سر دار رفت.

ابن تفرشی (از معاصران شیخ): کسی به میدان سؤال و جواب با شیخ نمی‌رود!

جناب «مستوفی» قسمتی از تاریخ خود را به صورت سؤال و جواب آورده است که

۱. همان، ص ۴۰.

۲. محمد ترکمان، مکتوبات، اعلامیه‌ها... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل‌الله نوری در مشروطیت، همان،

ص ۳۷۶-۳۷۵.



خلاصه بخشی از آن را ملاحظه می‌فرمایید:

س: خوب شیخ نوری حق می‌گوید یا باطل؟

ج: گرچه سیدین بر ضد او هستند ولی عقیده من این است اگر مسلمانی هست، مسلمین باید بیانات شیخ را خریدار باشند.

س: چرا بیانات را گوش نمی‌دهند؟ اگر به موجب کتاب آسمانی مدلل کرد تمکین از او بنمایند. اگر در جواب عاجز شد او تمکین خواهد کرد.

ج: حرف در همین مسئله است که کسی به میدان جواب و سؤال با شیخ نمی‌رود این است که اسباب اختلاف در میان مسلمانان و باعث اضطراب و اضطراب مسلمانان بی طرف شده‌اند.

... لذا می‌گوید آنها را به حال خود واگذارند... (حرره العاصی بن المرحوم المبرور میرزا نصرالله تفرشی) شعبان ۱۳۲۵.

سیدین و نماینده مجلس شورای ملی: سخنان شیخ، منطقی و حق و بلا جوابند در نشست سیدین با شیخ، در زاویه مقدسه، به نیکی روشن شده که طرفدار گفت و گو و منطق کیست و مغلوب کدام است و غالب کی؟ شیخ به صراحت، لب به سخن گشود و با استدلال و منطق، سیدین و دیگر و کیل مجلس شورای ملی را قانع می‌کند؛ اما آنان زیر بار حرف حق نرفته و ضمن اعتراف به حقانیت و با منطق بودن و محکمی سخنان شیخ، فقط می‌گویند: حق با شماست، باید با تسامح و تساهل کوتاه آمد.<sup>۱</sup>

سخن در این زمینه زیاد است؛ به گونه‌ای که استاد فقید مرحوم ابوالحسنی منذر می‌گفتند: از بس که شیخ اهل گفت و گو بود، روزی خواهد آمد که روشنفکران او را به نفع خود مصادره کنند و بگویند از ما بوده؛ او حتی با کریم دواتگر (کسی که او را ترور کرده بود) هم گفت و گو کرده و او را به حضور پذیرفت و بعد از سخنان نصیحت آمیزی او را از مرگ به دست محمدعلی شاه نجات داد و آزاد کرد.<sup>۲</sup>

حالا آقای آبادیان بفرمایند که بر پایه چه اساس و سندی گفته است جریان مشروطه مشروعه به رهبری مجتهد نوری اهل گفت و گو نبودند و از راه «ممانعت از ابراز عقیده مخالفین را» [راه حل حفظ عقیده مسلمین می‌دانستند].<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۳۸-۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۵-۲۰۰.

۳. همان، ص ۳۱۷، خاطرات «مدیر نظام».

۴. حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، همان، ص ۴۰.

### ۳. ادعای اینکه مشروطه خواهان در پی اجرای احکام شرع بودند و مراعات ظاهر دین؛ نه تغییر احکام

جناب آبادیان بعد از نگارش حرف‌های سبک و خلاف اسناد و مسلمات تاریخ مشروطه و بر خلاف قول خود مجتهد نوری، دست به داوری نهایی زده! راستی اگر قرار باشد که سخن یک مجتهد را درباره خودش قبول کنیم یا یک نفر مخالف (= قاتل) او را؛ آن هم بعد از یک قرن و اندی، سخن کدام یک، مورد اعتماد است و قابل قبول؟ با عرض عذر تقصیر، وقتی که یک متهمی را محاکمه می‌کنند، او را بازجویی می‌کنند و تا اعتراف نکند یا ادله بر خلاف سخنانش پیدا نشود، او را مجرم به حساب نمی‌آورند! چه شده که این نویسنده محترم بدون اشاره به سخنان صریح و مواضع روشن مجتهد نوری، چشم بر حقایق تاریخ بسته و خیال خامه را در وادی غیر مقدسی رها کرده و هر چه به ذهنش رسیده یا محملی پیدا کرده با تقطیع کلمات شیخ شهید، تخیلات و خواسته‌ها و پندارهای خود و همفکرانش را، به عنوان تاریخ و بیان مبانی نظری مشروطه خواهان نوشته؛ بدون آن که از مواضع روشن دوران پیشوایی شیخ، زمان طرح مشروطه مشروعه و چرایی آن، علت اعلان حرمت مشروطه و موافقت اولیه و ثانویه شیخ از زبان خود او یا منابع دست اول چیزی بنویسد! از مؤلف عصر فراپست‌مدرن تعجب باید کرد که در تار تعصب سکولاران گیر کرده و گرفتار شده باشد! ما این انتظار را از آقای آبادیان داریم که دست کم برخی حرف‌های حسابی را از آقای لطف‌الله آجدانی یاد بگیرد، که او نیز ضمن سخنان سخیفی درباره شیخ، به بسیاری از اتهامات مخالفان جواب مستند داده و الحق که حق آن مجتهد شهید را از این جهت ادا کرده است.

اما آبادیان عزیز می‌فرماید:

مشروطه ایرانی، استمرار تلاش و تکاپوی روشنفکران و روشنگران این مرز و بوم در انطباق شریعت با فرهنگ سیاسی جهانی بود و در همین جا باز هم تذکر می‌دهیم که هر جایی که تشخیص داده می‌شد سخنی بر خلاف شریعت جاری و ساری شده است. خود به خود، طرد می‌گردید.<sup>۱</sup> تفکر دینی در باب مشروطه، بر جنبش حاکم بود سخن گفتن از لائیزم و سکولاریزم در آن شرایط و وجه غالب دانستن آن در مشروطه چیزی جز سخنی عوامانه نیست.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۲۰.



مشروطه خواهان به هیچ وجه قصد نداشتند احکام شریعت را زیر پا بپنهند.<sup>۱</sup>

مؤلف در کتاب دیگرش، سخنانی عجیب دارد که این مقال، مجال نقد تمام آنان نیست. تنها به سخنان ایشان اشاره می‌شود و سبکی آن نیاز به نقد هم ندارد؛ چون هر چوپانی که یک بار پای منبر و قرآن نشست باشد، می‌داند که آدم برای جانشینی خداوند متعال خلق شده؛ چه رسد به عالم بزرگی مثل شیخ که نداند قصه چیست تا امثال من و آبادیان به ایشان تعلیم بدهیم. او می‌نویسد:

از جمله مسائل رژیم مشروطه، ارایه نظریه در باب بنیادی‌ترین منشأ قدرت بود. از دید مشروطه‌طلبان منشأ قدرت، مردم هستند و این مردم‌اند که بنابر مصالح خود زمامداری را به ریاست برگزینند و یا او را عزل می‌کنند. قدرت حکام ریشه ماورایی ندارد و نمی‌توان مدعی شد که سلاطین سایه خدا بر زمین هستند. در این جهت دیدگاه خداشناسی نوینی شکل گرفت که طبق آن، خداوند به انسان‌ها کرامت اعطا کرده است. فقر و مذلت و عقب‌افتادگی بندگان خود را نمی‌پسندد، بلکه انسانی آفریده که مسجود ملائک و خلیفه او بر زمین است. همچنین انسان‌شناسی نوینی شکل گرفت و بر طبق آن بشر در مقام موجودی شریف باید ارزش‌ها و کراماتش محترم شمرده شود و دین‌شناسی نوین، مذهب را وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن خلافت انسان بر زمین می‌شناخت. به طور کلی، تمامی جهات فکری، سیاسی و دینی مردم با پذیرش عنصر مشروطه در معرض تحول و دگرگونی قرار گرفت. البته مشروطه‌طلبان دینی هم طالب اجرای احکام شرع بودند، لیکن با عینکی دین را می‌نگریستند که بتواند جوابگوی نیازهای عصر باشد<sup>۲</sup> و «فلسفه دین» از دین آنها متحول شده بود. آنها دین را در قالب اجرای احکام اجتماعی و سیاسی آن مدنظر قرار می‌دادند در عین حال از ظواهر دین هم چشم‌پوشی نمی‌کردند، حال آنکه جناحی دیگر [بخوانید جناح

۱. حسین آبادیان، بحران مشروطیت در ایران، همان، ص ۴۹، ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲. وانگهی شیخ هم از همه زمان‌شناس‌تر بود (همان‌طور که خود مؤلف به این مطلب در دو کتابش اعتراف کرده؛ رک: حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، همان، ص ۴۲؛ حسین آبادیان، بحران مشروطیت در ایران، همان، ص ۷۱) و هم جلوتر از زمان حرکت می‌کرده و نبض زمان را در دست داشته و این را به ناظم‌الاسلام کرمانی گفته بود (ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، آگاه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۷۰-۳۷۱).

مشروطه مشروعه [ظواهر شرع را مد نظر قرار می‌داده و از حکومت می‌خواست مروج آن باشد].<sup>۱</sup>

مؤلف محترم، حرف‌های عجیبی زده و نوشته، «نسخه خطی کمال الدوله» هرگز چاپ نشد! ایشان باید بدانند که از طرفی آن کتاب در عصر قبل از مشروطه بوده و در فضای مشروطه سکولار منتشر نشد؛ هر چند که (از سوی دیگر) روشنفکران، همان مطالب را گرفتند و به سبب همان اندیشه‌های آخوندزاده، طالبوف، ملک‌خان و دست‌اجنبی در سفارتین، «عدالتخانه» را به «مشروطه» تبدیل کردند و «مجلس شورای اسلامی» را به «مجلس شورای ملی» و هتک مقدسات و ترور مقدسان و مؤمنان که در تاریخ ثبت و ضبط است. جالب است که این مسلمان می‌گوید: در کمال الدوله، «مفاهیم ضد دینی در آن دیده می‌شود»؛<sup>۲</sup> در حالی که خود آخوندزاده، نوشته آن را برای هدم دین نوشته! الگار نیز به این مطلب تصریح دارد.<sup>۳</sup>

همین‌طور مؤلف محترم برای طردشدن مطالب خلاف شرع در مشروطه ایرانی مطلوب روشنفکران، به آخوندزاده، طالبوف، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و ملک‌خان<sup>۴</sup> مثال زده؛ اما باید می‌دانست که:

۱. تمام مورخان مشروطه، اندیشه‌ها، نوشته‌ها و نمایش‌نامه‌های آخوندزاده را مبانی فکری جریان مشروطه سکولار یا به قول ایشان «مشروطه ایرانی» که حاصل تلاش روشنفکران بود<sup>۵</sup> می‌دانند؛ نه این که نوشته‌های آخوندزاده را به دو بخش دینی و ضد دینی تقسیم کنند. آخوندزاده، نماد الحاد عریان است؛ حتی به نبرد خدا و رسول رفته؛ چه رسد به عدالتخانه و مشروطه مشروعه!

۲. نیز هیچ مورخ اهل نظر و خبره‌ای، آن سه نفر، به خصوص ملک‌خان را اهل تدین ننوشته تا امثال این بزرگوار بفرمایند که ملک‌خان یا آن دو نفر دیگر «به طرد مسائل خلاف شرع در مشروطه» می‌پرداخت! اولاً که در زمان حیات او، دو سال از مشروطه نگذشته بود، در خارج از کشور در گذشت؛ ثانیاً عروسی او با چنان زنی و در چنان مکانی (کلیسا) و به رسم آنان) و نیز وصیت به سوزاندن جسدش به سبک و رسم ارمنی‌ها و دفن خاکسترش در قبرستان غیر مسلمانان؛ و نیز به قول فریدون آدمیت: فراموشخانه ملک‌

۱. حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، همان، ص ۴۰.  
۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. حامد الگار، پژوهشی در باب تجددخواهی ایرانیان، ص ۸۶ به نقل از: محمدصادق مزینانی، تمایزات مشروطه‌خواهان مذهبی و غرب‌گرا (با تطبیق آن بر انقلاب اسلامی)، قم، دفتر تبلیغات، بوستان کتاب، ۱۳۹۰، ص ۸۵.

۴. حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، همان، ص ۱۱۹.





«تألیفی از اصالت عقل، مشرب انسانیت، فلسفه علمی تحقیقی و اصول اعلامیه حقوق بشر بود» و هوشیارانه بر خلاف حمله انتہاری آخوندزاده به اسلام، ملکم هوشیارانه و با تحمیل اندیشه‌های غربی بر اندیشه‌های اسلامی، یک نوع تجدید نظر و «پروتستان‌نیم اسلامی» شروع کرد، که این راه، به وسیله طالبوف، ادامه پیدا کرد. طالبوفی که به تنهایی، کار ملکم و آخوندزاده را می‌کرد؛ یعنی تخریب و تجدید نظر در دین! آیا این امور و امثال این مسائل، مهر باطلی بر ادعای مدعی محترم نیست که فرمود: او «به طرد مسائل خلاف شرع در مشروطه» می‌پرداخت!

۳. از مسلمانی مانند آبدیان، تعجب باید کرد که درباره طالبوف و خلاف شرع نبودن مطالب وی و مستشار الدوله و ملکم‌خان و دیگر روشنفکران این چینی و نیز نظر او مبنی بر این که «اگر فکر کنیم مشروطه، ضد دین بود» همان‌طور که نظر مشروعه‌خواهان بود، این عوام‌فریبی است؛ و نیز مشروطه نیامده بود که «احکامی را کم یا زیاد کند». رسالت این رساله، بیش از این نبود که ما گفتیم. تفصیل مطالب را در دو کتاب درکشاکش مشروطه؛ تحلیلی بر زندگی، زمانه و عملکرد محمدعلی شاه قاجار در مشروطه و کتاب هتاک‌ی مطبوعات و مکتوبات مشروطه آورده‌ایم.

### نقد و تقض این ادعای مدعی از زبان خود مشروطه‌طلبان

طالبوف نجارزاده: اسلام ناقص است و باید سی هزار مسئله به آن افزود و احکامش را تغییر دهیم

مشتی از خروار (طالبوف و جهد جدی برای تغییر احکام الهی به قوانین بشری)  
محمد رحیم نجارزاده تبریزی، معروف به طالبوف یا طالب‌اف (نماینده دور اول مجلس از حوزه تبریز)،<sup>۱</sup> به نقد پاره‌ای از احکام و اندیشه‌های دینی می‌پرداخت و آنها را خرافه و افسانه می‌نامید و معتقد بود که احکام دینی باید بر مبنای علوم تجربی و دانش بشری، مورد دخل و تصرف قرار گیرند و برخی از مفاهیم دینی، کنار گذاشته شوند یا حذف اضافه گردند! این مطالب و نظرهای بدعت‌گذار صریح او، در کتاب‌های *مسالك المحسنين* و *احمد بیان شده*؛ به همین جهت، برخی از علمای تراز اول تهران او را تکفیر کردند؛ حتی برخی از مسلمانان معمولی هم کتاب او را نمی‌خواندند و بر بچه‌هایشان حرام کرده بودند؛ پدر عبدالله مستوفی (مؤلف کتاب *تاریخ زندگانی من*).

۱. طالبوف در دوره نخست مجلس شورای ملی از تبریز انتخاب شد، اما به مجلس نرفت که کسروی هم این انتخاب را از خبط مشروطه‌طلبان نوشته که بی‌جهت او را مدح کرده‌اند.





کفریات طالبوف به جایی می‌رسد که شخصی همچون دولت‌آبادی هم می‌گوید: «طالباف در کتابش (مسالک‌المحسنین)، «بیاناتی دارد که دلیل بر کفر اوست»<sup>۱</sup>؛ چه این که کسی مثل کامران میرزا نایب‌السلطنه ناصرالدین شاه هم قبلاً، کتاب وی را «کتاب ضاله» معرفی کرده بود.<sup>۲</sup>

### کتاب احمد یاسفینه طالبی

طالبوف نجارزاده در کتاب احمد یاسفینه طالبی، در صفحه نخست آن، سخنی دارد که بوی کلام شیطان در زمان ابای از سجده دارد که گفت: چرا سجده کنم؟! در حالی که من از آتش ساخته شده‌ام و آدم از گل! وی، آن جمله را جدا کرده و در صفحه قبل از مقدمه به عنوان «تابلو کتاب» نصب کرده! طالبوف در این نظر، خصیصه و کنار گذاشتن تعبد را اصل انسانیت انسان می‌داند.<sup>۳</sup> طالبوف در ادامه که به صورت پاسخ و پرسش به سراغ عقاید و احکام رفته، پایه آنان را تاریک و کفرآلود نموده، در ضمن یک اتهام به «قبله‌سازی به وسیله بانیان هر مذهب» تصریح کرده و به آرامی، وجود و حضور خدای محیط را منکر شده و گفته: «گفتم خدا در هیچ طرف نیست.»<sup>۴</sup>

### کتاب مسالک‌المحسنین طالبوف

طالبوف بعد از آن که در مسالک‌المحسنین «برای پیشرفت و ترقی، مردم را به اخذ تمدن فرنگی ترغیب می‌کند»،<sup>۵</sup> به قول شارح سخنانش، طالبوف «از پولتیک دول فرنگ و استعمار به نحوی بسیار سطحی و پر از تناقض سخن گفته» و درباره مذاهب و ادیان و مسائل جهانی به اظهار نظر پرداخته؛<sup>۶</sup> و بعد هم خواسته که در قامت یک فیلسوف عارف و متکلم صاحب سخن بر خیزد که سرش سخت به سنگ الحاد خورده و قرآن را «قدیم و ثابت» خوانده و جامعه را خدا خوانده<sup>۷</sup> و «قدمت فقط مخصوص یک وجود واجب قدیم و کلام او که قرآن مبین است می‌باشد.»<sup>۸</sup>

طالبوف به صراحت بیان کرده که دین ما، کافی و کامل نیست و باید ما آن را کامل

۱. سید علی محمد دولت‌آبادی، *خاطرات و ملاحظات*، ابرج افشار (به کوشش)، تهران، سخن، ۱۳۸۸، ص ۲۸۸.
۲. میرزا فضلعلی آقا تبریزی، *یادداشت‌ها و نامه‌های خصوصی* (بحران دموکراسی در مجلس اول)، غلامحسین میرزا صالح (به کوشش)، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۷، ص ۶۵.
۳. عبدالرحیم طالبوف نجارزاده تبریزی، *کتاب احمد (ادبیات مشروطه)*، با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی، بی‌جا، شبگیر، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۱۳.
۴. همان، ص ۱۸.
۵. عبدالرحیم طالبوف تبریزی، *مسالک‌المحسنین*، همان، ص ۳۶.
۶. همان، ص ۴۲.
۷. همان، ص ۴۸.
۸. همان، ص ۹۵.

کنیم. او می‌نویسد: «احکام شرعی ما، حقوق و حدود آن برای هزار سال قبل خوب بود و بجا... ولی در عصر ما... باید سی هزار نکته جدید بر او بیفزاییم تا اداره امروزی را کافی باشد.»<sup>۱</sup>

بعد هم شروع به پیشنهاد برای تغییر احکام می‌دهد و به عنوان نمونه تغییر «زکات فطره، قربانی در عید قربان و تغییر در زکات» را ذکر کرده و سخنان سخیف و کفرآلودی بر زبان آورده و نقش قلم زده.<sup>۲</sup>

### صور اسرافیل و دهخدا: ما نیازی به قانون دینی و مراجع نداریم

یکی از نشریات جریان سکولار عربیان، نشریه *صور اسرافیل* و نشر کنندگان آن بودند.<sup>۳</sup> نشریه *صور اسرافیل*، در نفی قانون و حیانی و اعتماد به قانون بشری و اومانستی، خطاب به علمای دین و مراجع تقلید، آنان را «کهنه پرست و خرافه‌ای و اوهامی» خطاب کرده که به زودی «لوث این اوهام و خرافات مندرسه شما را از روی زمین خواهند شست.»<sup>۴</sup> خود میرزا علی اکبر خان دهخدا (دبیر و همه چیز نویس آن نشریه)، در ذیل «چرند و پرند» به همین مطلب معترف است؛<sup>۵</sup> همین نشریه و گردانندگان و گردان آنها به بانگ بلند، فریاد برمی‌دارد که: قوانینی که به تأیید مجتهد بخواد باشد، «آن قانون به کلی بی‌مصرف و به قدر ذره‌ای، معنی نخواهد داشت.»<sup>۶</sup>

کار این نشریه به جایی رسید که سید محمد طباطبایی پیشوای مشروطه حکم به تکفیر نویسندگان آن داد و سید عبدالله بهبهانی خواستار توقیف آن شدند؛ چون به قول برخی از وکلای مجلس، نشریات اصل دین را هدف گرفته بودند. در اصل مذهب دست انداختند و به قول عبدالحسین نوائی به «هیچ اصلی پای بند نبودند.»<sup>۷</sup> فریدون آدمیت فرزند عباسقلی خان آدمیت (رئیس مجمع آدمیت یا بخوانید همان فراموش‌خانه) سخن از «نفی کامل احکام به قلم نشریات» زده.<sup>۸</sup>

۱. همان، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۲۶-۲۷ و ۹۸-۹۷.

۳. ما، گردانندگان و مدیر و دبیر آن را؛ یعنی میرزا قاسم خان تبریزی معروف به صور اسرافیل، میرزا جهانگیر خان شیرازی معروف به صور اسرافیل، میرزا علی اکبر خان قزوینی معروف به دهخدا (دخو) به طور تفصیل در *دانشنامه رجال سیاسی مشروطه* برای مؤسسه امام خمینی (ره) نوشته‌ایم و عقاید و اعمال آنان را فاش گفته‌ایم و مستند. نقد نشریه آنان را هم با عنوان «بررسی هفته‌نامه *صور اسرافیل*» مندرج در فصلنامه تخصصی تاریخ در آیین پژوهش، ص ۶، ش ۱، بهار ۸۸» آورده‌ایم.

۴. *صور اسرافیل*، ش ۱۲، ص ۳.

۵. همان، ش ۲۴، ص ۶، ذیل ستون دوم چرند و پرند.

۶. رک: همان، ش ۱۶، ص ۱، ستون دوم، پاراگراف دوم و ص ۸.

۷. عبدالحسین نوائی، *فتح تهران*، تهران، بابک، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۴۳.

۸. فریدون آدمیت، *ایدئولوژی مشروطیت ایران*، ص ۴۱۶.



ناظم الاسلام هم مکرر بر خلاف آقای آبادیان که فرمودند: مشروطه طلبان، قصد بدعت و تغییر احکام و سکولاریزه کردن نداشتند، نوشته است: اینان، «نه مشروطه می دانند و نه دین و نه خدا و نه پیغمبر را... خدا لعنت [شان] کند!»<sup>۱</sup> و در ذیل یادداشت های روز یکشنبه ۱۳ شوال ۱۳۲۶، «در روزنامه ها بد نوشتند. زبان فحش و طعن و لعن را گشودند. در مذهب اسلام دست انداختند.»<sup>۲</sup>

در بخش مبانی سکولاران مشروطه، سخنان ثقه الاسلام تبریزی را آورده ایم که در آن «انجمن ملی تبریز»، اعلامیه به دیوار می زدند که: «تا کی در مذاهب قدیمه خواهید بود و حرف های کهنه خواهید شنید و تا کی به مجلس و مسجد علما خواهید رفت؟! ای مردم! روز عید، قربانی نکنید و پول آن را به فقرا بدهید. در ایش، در مدح اهل البیت - علیه السلام - بخوانند و در وصف انجمن، شعر بسرایند.»<sup>۳</sup>

همچنین شبنامه هایی منتشر شد که از لزوم ضدیت با علما حرف می زد و تبلیغ می کرد که «باید چهار هزار عالم را سر برید تا مردم آسوده شوند.»<sup>۴</sup> انتباه نامه ای نیز پخش شد که ثقه الاسلام، آن را انتباه نامه زکی (= اسم رمز تقی زاده) می نامد و در آن، حریت وجدان و حریت ادیان اعلام شده بود.<sup>۵</sup>

در مذاکرات مجلس، در روز شنبه ۱۱ ماه مبارک ۱۳۲۵ سخن از تندروی مطبوعات بود و توقیف آنها که نه تنها به هتاکی به شاه و دیگر بزرگان نمودند بلکه طبق نطق حاج سید نصرالله (که ابتدا از طرفداران آزادی مطبوعات بود و از این هتاکی ناراحت که) سخن از آزادی مذهب به میان آورده و (طبق نطق محقق الدوله) روزنامه ها، اصل دین اسلام را هدف گرفته و «نوشتند قوانین اسلام، ناقص است»، به همین جهت، روزنامه *صویرا سرافیل* و *حبل المتین* توقیف شدند؛<sup>۶</sup> حرف های کفرآمیز زیادی زده - که در نوشتاری مفصل به نقد آن پرداخته ایم - از جمله که نوشته بود: «قوانینی که به تأیید مجتهد بخواهد باشد، آن قانون به کلی بی مصرف و به قدر ذره ای، معنی نخواهد

۱. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۲۰۰-۱۹۸ و ۲۳۸-۲۳۷.

۳. زندگینامه شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی...، ص ۱۱۷-۱۱۶ و ۱۲۰، مجموعه آثار قلمی ثقه الاسلام تبریزی، ص ۱۸۷، روزنامه انجمن، س ۱، ش ۳۰؛ به نقل از: علی ابوالحسنی مندر، «مشروطه و پهلوی؛ پیوندها و گسست ها»، تاریخ معاصر ایران، س ۴، ش ۱۵ و ۱۶، زمستان ۱۳۷۹، ص ۱۲۶.

۴. زندگینامه شهید نیکنام...، ص ۱۲۹ به نقل از علی ابوالحسنی مندر، همان.

۵. نامه هایی از تبریز...، ص ۱۲۷-۱۲۶ به نقل از: علی ابوالحسنی مندر، همان.

۶. مجلس، س ۱، ش ۱۹۵، ص ۲ (یکشنبه ۱۲ ماه مبارک ۱۳۲۵).



داشت»<sup>۱</sup> با این وصف برخی با قوت قلب، البته بی خبر از اسناد تاریخ می نویسند: «تفکر دینی در باب مشروطه بر جنبش حاکم بود و سخن گفتن از لائیزم و سکولاریزم در آن شرایط و وجه غالب دانستن آن در مشروطه چیزی جز سخنی عوامانه نیست»<sup>۲</sup>؛ و «مشروطه خواهان به هیچ وجه قصد نداشتند احکام شریعت را زیر پا بکنند»<sup>۳</sup> آیا امثال این آرزوی سناتور ملکزاده - که لابد آقای آبادیان در تاریخ آن را ندیده - از دین است؟! این که او سخت در آرزوی مسائل خلاف عفت می سوخته و حتی آرزو کرده مثل سگان در خیابان، کارهایی بکند که این قلم از نگارش آن شرم دارد. او با حالت عصبانیت از جریان مشروطه مشروعه، نوشته است: «زن‌های ایران از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی هم بی نصیب بودند زیرا حیوانات ماده همان آزادی حیوانات نر را داشتند و با هم آمیزش داشتند و آزادانه در کوه و صحرا... ولی زن از معاشرت و ملاقات و صحبت با مردان محروم بود»<sup>۴</sup>

امیدوارم که آقای آبادیان، مطالب خود را از روی کتاب این تاریخ‌نگار مشروطه نوشته باشد؛ زیرا که او دشمن روحانیت است و به افتخار معترف که: «در اینجا، یک حقیقت را تذکر می‌دهم؛ نویسنده [یعنی خود ملکزاده]، به طوری که خوانندگان این کتاب ملاحظه فرموده‌اند، به طبقه آخوند ارادتی ندارم و مکرر از اعمال زشت و کردار ناپسند آنها [؟! ] انتقاد کرده‌ام و آنها را مصدر بدبختی کشور ایران می‌دانم»<sup>۵</sup> در اینجا، همین اندازه کافی است تا صحت و سقم فرمایش آقای آبادیان روشن شده باشد که فرمودند: مشروطه خواهان در پی تغییر احکام نبودند؛ بلکه دنبال اجرای احکام بودند؛ و نیز مدعی شد که سخن از سکولاریزه کردن جامعه به دست مشروطه طلبان، سخنی «عوامانه» است! حال شما بفرمایید: عوام کیست؟

#### ۴. اتهام و نسبت اعتقاد مجتهد نوری به ثابت و ابدی بودن احکام اسلام

آبادیان در بیانی عجیب و غریب، مثل همیشه بر اساس دیدگاه مؤلف رساله تذکره الغافل (= حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی)، مجتهد نوری را متهم کرده، او احکام اسلام را ثابت می‌دانست و به مقتضیات زمان توجه نداشته؛ در ادامه هم به آموزش

۱. رک: *صورافیل*، دوره کامل؛ مجموعه متون و اسناد تاریخی، کتاب پنجم، قاجاریه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ش و ۱۴۰۳ق، ش ۱۶، ص ۱، ستون دوم، پاراگراف دوم و ص ۸.  
 ۲. حسین آبادیان، *مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه*، همان، ص ۱۲۰.  
 ۳. حسین آبادیان، *بحران مشروطیت در ایران*، همان، ص ۵۷، پاراگراف آخر.  
 ۴. مهدی ملکزاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، سخن، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۶.  
 ۵. مهدی ملکزاده، همان، ص ۵۱.

مقتضیات زمان به مجتهد نوری پرداخته! نویسنده بزرگوار در ادامه اتهام‌هایی که به جریان مشروعه‌خواه و مجتهد آن زده، به قول خودش به نکته‌ای اشاره می‌کند:

نکته‌ای که در دیدگاه مشروعه‌خواهان، «مورد غفلت واقع شده، این است که به طور طبیعی در هر عصر و زمانی برای بشر مسائل و مشکلات خاصی مطرح می‌شود که ویژه آن عصر است... تردیدی وجود ندارد که نیازهای انسانی که در ابتدای قرن بیستم - یعنی سال‌های وقوع مشروطیت ایران - زندگی می‌کند با نیازهای انسانی که در فی‌المثل در قرن چهارم هجری می‌زیست تفاوت و تمایز فراوان دارد.»<sup>۱</sup>

آبادیان این ادعا و اتهام‌ها را مکرر و در دیگر نوشته‌هایش تکرار کرده. او در کتاب دیگرش باز بر اساس همان رساله آیت‌الله حاجی میرزا ابوتراب، شیخ را متهم کرده و نوشته:

شیخ همیشه بر این معنا پای می‌فشرد که احکام فقهی ابدی‌اند، به همین دلیل این که قوانین شرعی باید با اوضاع و احوال عصر انطباق داده شود صریحاً مورد انکار او قرار می‌گرفت.<sup>۲</sup>

### شیخ و تکذیب این اتهام‌آبادیان

اولاً آقای آبادیان می‌داند که هر قانونی تغییر نمی‌کند؛ قوانین ثابت و متغیر، جای خود را دارند؛ چه این که اسلام به مقتضیات زمان بیش از هر دینی، توجه دارد و خود شیخ هم به همین مطلب عمل می‌کرد. رساله حرمت حج ایشان و تلاش او برای متقاعد کردن تمام علمای ایران و عراق برای حکم تحریم حج در یک زمان، نشان از دید به‌روز و آگاهی به زمان و بصیرت دینی - سیاسی و اجتماعی شیخ را می‌رساند.

ثانیاً خود شیخ به ناظم الاسلام گفته که عالم اسلامی چه قدر باید بصیرت داشته باشد و مناسبت‌های بین‌المللی را بداند و جلوتر از زمان حرکت کند نه جمود؛<sup>۳</sup> چون اساساً فقیه شیعه، اهل جمود نیست. مسائل جدید (مستحدثه) و فقه پویا اجازه جمود نمی‌دهد. آنکه جمود و جهود دارد، غیر شیعه است.

ثالثاً از کسی مثل این نویسنده بعید است چنین سخنان سبکی درباره مجتهدی بصیر مثل شیخ بگوید! آیا وی نشنیده و ندیده که در اسلام، تقیه داریم؟! آیا نشنیده و

۱. حسین آبادیان، مبنای نظری حکومت مشروطه و مشروعه، همان، ص ۵۴-۵۳.

۲. تذکره العاقل و ارشاد الجاهل، ص ۷ به نقل از: حسین آبادیان، بحران مشروطیت ایران، همان، ص ۶۸-۶۶.

۳. ناظم الاسلام می‌گوید که شیخ به من گفت: «بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی‌خورد. ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد. باید مناسبات دول را نیز عالم باشد و...» ناظم الاسلام کرمانی، همان، ج ۲، ص ۳۷۱-۳۷۰.





ندیده که شیخ، رساله حرمت حج در زمانی خاص دارد و علما را به حکم حرمت دعوت کرده؟! در آن مسئله، شیخ نظر تمام علما را معطوف به این باب کرده و از آنان می‌خواهد که با توجه به شرایط خاص، حکم به حرمت حج بدهند و آنان نیز به ندای شیخ، لبیک می‌گویند و حکم به حرمت حج در آن شرایط می‌دهند؛ از جمله مراجع عظام و آیات کرام: آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه)، شیخ عبدالله مازندرانی، محمد غروی شریانی، حاجی میرزا حسین طهرانی نجل میرزا و... (قریب به بیست تن از فقها)، از مجتهد نوری تبعیت کردند و به درخواست ایشان، لبیک گفتند و حکم به حرمت حج دادند.

مجتهد نوری در رساله «تحریم رفتن حجاج به مکه معظمه از راه جبل»، ابتدا نظر خود را مبنی بر حرمت حج رفتن از آن راه بیان کرده که حتی در صورت رفتن، حج‌شان به جای حج واجب پذیرفته نیست و همچنان بر گردن‌شان باقی است؛ بعد هم از ملاقات خود با علمای عتبات عالیات سخن گفته و فتوای حضرت ایشان را در رساله‌اش آورده است:

صورت حکم شریف جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین رئیس المله و الدین آقائی الحاج شیخ فضل الله النوری ادام الله ظلّه العالی بر حرمت استطراق جبل بمکه معظمه...

مخفی نماند که رفتن در این صحراهای موحشه و این بیابان‌های بی‌پایان با این اعراب خونخوار و این دشمنان بی‌شمار، عقلاً و شرعاً غیر جائز و حرام و از اظهار افراد القاء نفس در تهلکه است...

الیوم اقدام باستطراق از راه جبل ذهاباً و ایاباً و مظنون الضرر مالا و عرضاً و نفساً بلکه مقطوع الضرر است و در این صورت استطراق حرام است... و اگر برود کافی از حجه الاسلام نخواهد بود و من حسن الاتفاق آنکه داعی وقتی که به نجف اشرف و عتبات عالیات مشرف شده و زیارت علماء اعلام و حجج اسلام آن بقاع شریفه مرزوق شد، دیدم که تمام آقایان از کثرت تظلمات حاج و تراکم شهادات آنها بر واردات متفق الکلمه حکم به حرمت و منع استطراق از جبل ذهاباً و ایاباً فرموده‌اند...

صورت حکم تمام آنان را در این رساله می‌آوریم.<sup>۱</sup>

۱. شیخ فضل الله نوری، تحریم رفتن حجاج به مکه معظمه/ از راه جبل به نقل از: محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شهید فضل الله نوری، همان، ص ۳۸-۲۸.

شرح بیش از این در رد این ادعا لازم نیست؛ چه این که خود مؤلف به غرب‌شناسی شیخ در دو کتابش اعتراف کرده و پیش‌تر گذشت. فقط به اشاره بگذریم که مجتهد نوری بنا بر قول یکی از مخالفانش، جلوتر از زمان حرکت می‌کرده و نبض زمان را در دست داشته. ناظم‌الاسلام کرمانی در این باره مثل آبادیان فکر می‌کرده و گفته به شیخ فضل‌الله گفت: ملای سیصد سال پیش به کار امروز نمی‌خورد. شیخ در جواب گفت: «خیلی دور رفتی، بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی‌خورد. ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد. باید مناسبات دول را نیز عالم باشد و...»<sup>۱</sup>

## ۵. اتهام طرفداری از سلطنت به مجتهد نوری

آبادیان در ادامه، با تقطیع کلمات شیخ، بدون توجه به مفهوم آن ادبیات و بدون عنایت به زمان و فضای آن سخنان، اهانت به مجتهد نوری را به اوج رسانده و بر اساس پندار خام خود، ابتدا شیخ را طرفدار سلطان معرفی کرده، بعد هم این تفکر شیخ را «کودکانه»<sup>۲</sup> شمرده و باز با همان لفظ مجعول «مشروعطلبان» به جای «مشروطه‌مشروع»، تأکید اکید دارد که جریان مشروطه مشروع را، جریان سلطانی‌مزم معرفی کند و ضد ولایت فقیه؛ البته آرام و در سایه او می‌نویسد: «مشروعطلبان به صراحت از نظریه سلطنت حمایت می‌کردند... این دیدگاه ضمن اینکه ادامه نظریه کهن در مورد سلطنت بود.»<sup>۳</sup> آبادیان همچنین بدون توجه به نظر شیخ در این باره و تحلیل فضای سخن می‌نویسد: محور اندیشه مشروطه خواهی حول پذیرش نظریه دو قطبی حکومت دور می‌زد که یک قطب آن در اختیار اولیای دین بود و قطب دیگر در اختیار سلطان.<sup>۴</sup>

علاوه بر مطالب پیش گفته از جناب آقای آبادیان در کتاب، مبانی نظری مشروطه و مشروعه، فصل دوم از کتاب «بحران...» نیز در حدود ۵۰ صفحه درباره «مبانی نظری دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری» است. تمام سخن وی در یک ادعا و اتهام خلاصه می‌شود که شیخ «سلطانی‌مزم» است؛ آن هم یا از قول رساله‌ای که تألیف شیخ نیست؛ یا تهمت می‌باشد و بر خلاف عین عبارات و سخنان به جای مانده از شیخ؛ زیرا وی مجتهد

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ص ۳۷۰-۲۷۱.

۲. حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، همان، ص ۵۴.

۳. همان، ص ۵۳ و ۵۵.

۴. همان، ص ۵۶.





نوری را طرفدار سلطان و نظریه سلطانیسم معرفی کرده؛ در حالی که مجتهد نوری به صراحت این اتهام را رده کرده، که در ذیل به دیدگاه مجتهد نوری درباره ولایت فقیه، اشاره می‌شود تا مشخص شود که شیخ شهید طرفدار «نظریه کهن درباره سلطنت» نبوده و او را «سایه خدا» نمی‌دانست (ولایت فقیهان از دیدگاه شیخ فضل‌الله نوری» (بررسی دیدگاه‌های مخالف و مختار)، مندرج در فصلنامه علمی - پژوهشی حکومت اسلامی، شماره پیاپی ۷۹، سال ۲۱، ش ۱، ص ۱۴۲-۱۲۳، بهار ۱۳۹۵ ش نیز اتهام آقای آبادیان و دوستانش را رد کرده).

آقای آبادیان همچنین با عدم دقت در بیان شیخ یا به دلیل عدم اطلاع از دیگر دیدگاه‌های شیخ، نوشته است:

مشروع طلبان، با صراحت از نظریه سلطنت، حمایت می‌کردند. حتی شیخ فضل‌الله نوری... سلطنت را قوه اجرایی احکام اسلامی می‌داند و... در حق محمدعلی شاه دعا می‌کرد که «اللهم اید سلطاننا و اید جیشه و اید جیشه و خلد ملکه و سلطانه ثبته علی الصراط المستقیم و العن من اهان الاسلام و او اراد توهینه و تبدیله»<sup>۱</sup>

این دعا در حق مدافع اسلام است و نفرین بر ضد اهانت‌کننده به دین

آقای آبادیان با عنایت به این دعای پیش‌گفته شیخ، می‌گوید که او «در حق محمدعلی شاه دعا می‌کرد»؛ در حالی که اولاً شیخ شاه را مصون از تعرض ندانسته و حرکت او در مهاجرت کبری و نیز پیشواییش در نهضت برای اصلاح همین امر سلطنت بود؛ ثانیاً حمایت از شاه را مقید به حمایت شاه از اسلام کرده بود؛ ثالثاً در ادامه همین مطلب می‌بینیم که وی شاه را واجب‌الاطاعه نمی‌داند؛ رابعاً در آخر، حکم به ارتداد شاه هم داد؛ خامساً این دعا هم زیر کانه و در حق سلطانی است که دین را حمایت کند و نفرین به هر کسی (سلطان یا غیر سلطان که در فتوایش آمده) که دین را تضعیف دهد یا تغییر دهد، نه به طور مطلق از شاه؛ بنابر این، از این عبارت کسی بخواهد شیخ را دعاگوی شاه معرفی کند، مطلب درستی نیست.

پاسخ این اتهام و ادعا از زبان خود مجتهد نوری

«در زمان غیبت امام عصر، حکومت از آن فقهاست، نه هر بقال و بزاز»

مجتهد نوری، از جمله کسانی است که نظریه‌های صریح خود وی در موارد بسیاری، تحریف شده یا گفته نشده. از طرفی هم، بر عکس نظریات او را منتشر ساخته‌اند. چرا





چنین شد و چنین کردند؟ چون دشمن بودند. دشمن غیر عادل. دشمن بی انصاف. دشمن قاتل. دشمنی که او را بر دار کشیدند! آیا از چنین کسانی که یک مجتهد را با آن عظمت، به دار می کشند و به جنازه اش انواع جسارت‌ها می کنند، انتظار می رود در مدح و وصف او بنویسند؟! هرگز! بلکه تا توانسته‌اند بر ضد وی قلم و قدم زده‌اند! بعد هم سلف و خلف ایشان، شیخ را به «سلطان پرست/سلطانیزم، طرفدار سلطنت اسلامیة، مدافع پادشاه اسلام پناه، مخالف ولایت فقها و نیابت عامه و از این قبیل جعلیات نموده‌اند»<sup>۱</sup> اما از کسی مثل آبادیان چنین انتظاری نداشتیم. شهید نوری، به تصریح خودشان در صفحه دوم رساله حرمت مشروطه، به صراحت گفته:

حکومت در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه با فقها و مجتهدین است؛ نه فلان بقال و بزاز؛ و اعتبار [دادن به ولایت از طریق] اکثریت آرا به مذهب امامیه غلط است.<sup>۲</sup>

در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث، فقهای شیعه هستند مجتهد نوری در رساله حرمت مشروطه، نوشته است: «در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث فقها از شیعه هستند و مجاری امور به ید ایشان است.»<sup>۳</sup>

#### حاکمیت از آن خداست، نه مردم و شاه

استاد تاریخ دانشگاه کمبریج (پیتر آوری) به درستی به این اعتقاد شیخ، پی برده و نوشته است:

شیخ فضل الله نوری، مرد دانشمند و افتاده‌ای بود... شیخ فضل الله نوری را باید نماینده آن مکتب فکری دانست که حاکمیت را از خداوند می دانند و نه از مردم و شاه. اعدام شیخ فضل الله نوری، یکی از کارهای

۱. رک: محسن کدیور، سیاست‌نامه آخوند خراسانی؛ قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه، تهران، کویر، ۱۳۸۵، ص ۱۲-۱۰ و ۲۰؛ همچنین محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران، نی، ۱۳۷۶، ص ۷۹-۵۸. بعد هم دقیقاً همین سخنان به وسیله برخی دیگر تکرار شده‌اند (لطف‌الله آجدانی، همان، ص ۶۱)؛ چه این که آقای مسعود امامی نیز همین راه طی شده کدیور و آجدانی را می رود (رک: مسعود امامی، «جدال تعدد و تعقل در فهم شریعت (۴)؛ تقابل دیدگاه‌های میرزای نائینی و شیخ فضل الله نوری در مشروطیت (قسمت دوم)»، فقه اهل‌البیت علیهم‌السلام، س ۱۵، ش ۵۷، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۴۳-۱۴۲ و ۱۶۴). حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، همان، ص ۱۲۰-۱۱۹؛ حسین آبادیان، بحران مشروطیت در ایران، همان، ص ۵۴ و ۵۷.

۲. آیت الله شیخ فضل الله نوری، رساله حرمت مشروطه، ۱۳۲۶ق، مندرج در مهدی ملک‌زاده، همان، ص ۸۷۱.

۳. همان، ص ۸۷۷.

زشت و تندر روانه مشروطه خواهان بود.<sup>۱</sup>

### اطاعت تنها از خدا و معصوم و نایب امام واجب است؛ نه هر سلطان و حاکمی

در لوایح متحصنان زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشروعه خواهان، بعد از بیان مسائل مهمی، به دیدگاه ایشان درباره ولایت فقیه و نیز به رد نظریه «سلطانیسم» و مردود دانستن اطاعت از «هر صاحب امری» پرداخته و نوشته:

و جوب اطاعه ثابت است از برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله  
ائمه علیهم السلام و کسانی که نیابت از امام داشته باشند... بلی به مذاهب  
اربعه [مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی] دیگران سلطان، اولوالامر و  
واجب الاطاعه است.<sup>۲</sup>

راستی خوب بود که آقای آبدیان می فرمودند که: در کدام کلام رهبر مشروعه خواه، قشری گری و استمرار استبداد و مصون بودن شاه، آمده است؟! در جایی که «حکومت را از آن فقها می داند نه هر بقال و بزاز»<sup>۳</sup> یا در روزی که تیر خلاص را بر محمدعلی شاه و هر کسی که با او همراه مشروطه سکولار برود زد و گفت: «چنین آدمی مرتد است... هر که باشد از عارف یا عامی، از اولی الشوکه یا ضعیف، هذا هو الفتوی و... علیه حکمت و الزمت فرحم الله من اعان الاسلام و اهله»<sup>۴</sup> یا در آنجا که پیشوای مشروطه با «پانصد نفر» که خیلی از علمای اعلام و فضلالی حوزه به همراه ایشان به مهاجرت پیوست و آن را «مهاجرت کبری» کرد و به قول ناظم الاسلام، «شیخ کمر عین الدوله را شکست»<sup>۵</sup> یا

۱. پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۱.

۲. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، همان، ص ۳۳۹. با این وصف، برخی بعد از چیدن کلماتی تقطیع شده، نظریه‌هایی به شیخ نسبت داده و بر خلاف واقع، منتشر کرده‌اند که: شیخ، قائل به سلطنت مشروعه بود: «اداره دنیای مردم مسلمان در زمان غیبت توسط «فقیهان عادل» و «سلاطین اسلام پناه» صورت می گیرد.» (محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، همان، ص ۷۵-۷۳).

۳. آیت الله شیخ فضل الله نوری، رساله حرمت مشروطه، مندرج در مهدی ملک‌زاده، همان، ص ۸۷۱. با این بیان صریح شیخ، افزون بر بی‌خبران یا مخالفان معاند، باز از معاصران کسانی مثل آقای مسعود امامی نیز از این جماعت متهم کننده است که وی نیز به شیخ افترا بسته که قائل به ولایت فقیه نبوده و «به باور او، سیاست و حکومت‌داری که از آنها به عرفیات یاد می‌کند، از حوزه فقه خارج است» و به عبارتی دیگر: «در نظر او ولایت سیاسی در عصر غیبت، حق گروه خاصی هم چون فقیهان نیست، پس حاکمان در چنین دورانی، حق کسی را غصب نکرده‌اند.» (رک: مسعود امامی، همان، ص ۱۴۳-۱۴۲ و ۱۶۴).

۴. شیخ فضل الله نوری، رساله حرمت مشروطه، مندرج در مهدی ملک‌زاده، همان، ص ۸۷۹-۸۷۷.

۵. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ج ۳، ص ۵۰۶. راستی مگر شیخ چگونه شخصیتی بوده که حرکت او، کمر شاهزاده مستبدی مثل عین الدوله را شکسته؟ آیا این شخص که از شاهزاده مقتدری مثل عین الدوله نمی‌ترسیده از مردم یا کس دیگری ترس داشته که پای به نهضت عدالتخانه نهاده و مهاجرت کبری؛ همان طور که برخی از معاصران بی‌خبر مدعی شده‌اند؟ (باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار و علم، ۱۳۸۰، ش، ج ۱، ص ۳۰۳).

آنجا که شیخ، شاه را عتاب می کند و از زاویه خطاب به او عتاب نموده که: «اعلیحضرت غافل است یا خود را به تغافل می زند...» یا آنجا که در حضور علما و مردم در اجتماع و همایش باغشاه می گوید: «که ما دعاگویان در اطاعت اوامر ملوکانه تا حدی حاضریم که مخالف با مذهب ما نباشد، ولی چیزی که مخالف با مذهب باشد تا جان در بدن داریم نخواهیم گذاشت اجرا شود. البته سلطان که حافظ بیضه اسلام است راضی نخواهد شد که اسلامی را که این طور زحمات در ترویج او شده ضایع و مضمحل شود...»<sup>۱</sup> یا وقتی که تمام بیرق و پرچمها را رد کرد و بر سر دار هویدا گشته و به همراه شاه و دیگران به سفارت پناه نبرد!<sup>۲</sup>

اصلاً شیخ فضل الله، کار مجلس و مشروطه را «اصلاح امور سلطنتی می دانست و غیر مستحق دخالت در احکام دینی و دنیوی اسلام که منحصر به علماست این امور معاشیه و معادیه؛ یعنی حکومت دینی که در بیان کسروی و دیگران نیز آمده. کسروی نوشت: «حاجی شیخ فضل الله... به بنیاد نهادن یک «حکومت شرعی» می کوشید.»<sup>۳</sup>

این ادبیات نسبت به مجتهد نوری، در شأن کسروی و ملک زاده است نه آبادیان آقای آبادیان، با ادبیاتی درباره شیخ سخن گفته که در شأن او نیست؛ بلکه به ادبیات کسروی و ملک زاده پهلو می زند. او با عبارات ذیل از نظریات جریان مشروطه مشروعه سخن گفته؛ هر چند که این وصفها، به مطالبی خورده که بر اساس رساله دیگران بوده (تذکره الغافل)، اما چه آن نظریه مال شیخ باشد یا ابوتراب، در هر صورت از امثال آقای آبادیان که ادای روشنفکری و مدنیت دارند، این ادبیات زبینه نیست که بنویسند نظریه و حرفی «کودکانه، عوامانه، مخالفت شیخ با مشروطه، سرسخت ترین دشمن مشروطه، دعاگو در حق محمدعلی شاه، ظاهرگرا، قشری و...»<sup>۴</sup>

## نتیجه گیری

ادعاها یا تهمت های پنج گانه و سخنان آقای حسین آبادیان را درباره مجتهد نوری (شهید شیخ فضل الله)، بر اساس دو کتاب؛ *مبانی نظری حکومت مشروعه و مشروطه و بحران مشروطیت/یران* بر رسیدیم. ادبیات کسروی گونه و ملک زاده منش حضرت ایشان را باز گفتیم که خطاب به جریان مشروطه و افکارشان، سخنانی سبک مثل «عوام فریب»،

۱. راهنمای کتاب، س ۱۹، ش ۱۱ و ۱۲ بهمن ۱۳۵۵، ص ۹۰۶ تا ۹۰۹ به نقل از: محمد ترکمان، *رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات... و روزنامه شهید فضل الله نوری*، همان، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۱.

۲. سید احمد کسروی، همان، ص ۲۸۷ (تأکید بر روی کلمات از ماست).

۳. رک: حسین آبادیان، *مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه*، همان، ص ۵۶-۳۸.



«عوام‌فریبی»، نظریه‌ای «کودکانه»، «مشروع‌طلب» (بدون ذکر مشروطه مشروع)، دشمن سرسخت مشروطه، براهین شیخ در رد مشروطیت و با ادبیاتی خاص - که در شأن جناب ایشان نبود- عزم آن دارد که از اول، شیخ را به عنوان نماد و دشمن مشروطه معرفی فرماید؛ آنگاه بعد از القای این فرض نادرست و صد در صد دروغ، به خیال خویش به سراغ شرح و بیان این اتهام‌ها و ادعا رفته و تهمت‌هایی زده که نه خود شیخ آنان را قبول دارد، نه دشمنان شیخ، نه اسناد مکتوب به جای مانده از حزب حاکم و قاتل مجتهد نوری؛ تهمت‌هایی مانند: دشمنی شیخ با مشروطه، ضدیت ایشان با مجلس و قانون و هر گونه قانون، مخالفت با رأی مردم، سلطانیسم یا به عبارتی ضد ولایت فقیه، دعاگوی محمدعلی شاه، متحجر و ظاهرگرا، قشری‌گرا، زمان‌شناس و بدون توجه به نیازهای عصر، بی‌منطق یا اهل گفت‌وگو نبودن، مخالف هر گونه گفت‌وگو، مخالف هر گونه قانون عرفی و قانون اروپایی، معتقد به ابدی و ثابت بودن احکام اسلام؛ در عین حال به یک نکته معترف است که شیخ، غرب و مشروطه را خوب می‌شناخت.

و انگهی دیدیم که اولاً، بسیاری از این اتهامات را بر اساس رساله *تذکره الغافل* و *ارشاد الجاهل* به شیخ زده و عملاً آن رساله را تألیف شیخ دانسته و مطالب را از آن نقل نموده و شیخ را ضد آن قوانین و مشروطه و مجلس معرفی کرده؛ در حالی که این رساله، تألیف آیت‌الله حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی است نه اثر مجتهد نوری؛ ثانیاً، خود شیخ هیچ یک از آن ادعاها و اتهام‌ها را قبول نداشت و می‌گفت:

بر سخط و غضب الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب مرا بر خلاف واقع انتشار می‌دهند. من با مجلس مسلمانان و مجلس مورد نظر آخوند خراسانی مخالف نیستم؛ بلکه با مجلسی مخالفم که نمایندگانش بایی و بهایی باشند و بخواهند مجلس شورای ملی را پارلمنت پاریس کنند و می‌گویند باید به احکام اسلام، سی هزار مسأله اضافه کنیم! لامذهب‌های روزگار به من دشنام می‌دهند و بایی‌های معلوم‌الحال با من دشمنی می‌کنند... و به دروغ می‌نویسند که شیخ فضل‌الله مخالف مجلس است. ای کسانی که نسبت ضدیت مجلس به مهاجرین می‌دهی سندت چیست و به چه دلیل می‌گویی و دیگران چرا قبول می‌کنند؟! در کدام مجلس یا منبر یا لایحه از کدام یک از مهاجرین اظهار ضدیت شد. چشم باز کن!! این مقاصد و شرح مقاصد که بعد از طبع انتشار داده شد با بودن مجلس است یا در صورت نبودن؟! این چه دروغ واضحی است

که گفته می‌شود و این چه خوش باوری است از دیگران نگفته و ننوشته  
تواز کجا می‌گویی؟! خدا انصاف بدهد! عجب از گوینده این دروغ نیست  
[چون دشمن است و بی‌انصاف؛ اما] عجب از باور کردن دیگران است.  
نکته آخر این که مشابه این شایعات و مانند این ادعا و اتهامات از زمان کسروی تا کدیور  
وجود داشته و دارد (که آن را در نوشتاری مفصل، نوشته‌ایم) و به طور ویژه در این زمان،  
از زبان کسانی مثل محسن کدیور، داود فیرحی، حسین آبادیان و آجودانی‌ها و چند  
نفر از این طیف و طایفه، تکرار شده که به طور خلاصه، این جوابی که به برادر عزیزمان  
جناب آقای آبادیان داده شد، جواب آنان نیز می‌باشد تا بدانید که باطل است آن چه این  
مدعیان گفته‌اند.

